

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هفدهم، شماره چهارم

زمستان ۱۳۹۵، شماره مسلسل ۶۸

چرایی شکست اصلاحات اقتصادی عمر بن عبدالعزیز (م ۱۰۱ق)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۳۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۱/۱۶

سید امیر میرهلی*

عمر بن عبدالعزیز (م ۱۰۱ق) در شرایطی به حکومت رسید که اوضاع اقتصادی جامعه در اثر بدکنشی‌های پیشینیانش بسیار آشفته بود. از این روی تصمیم گرفت با اصلاحات اقتصادی به نارضایتی شکل گرفته در میان طبقات گوناگون پایان دهد، اما این اصلاحات در عمل با شکست روبه‌رو شد. این پژوهش پس از مروری بر اصلاحات اقتصادی زمان عمر بن عبدالعزیز، از منظر جامعه‌شناسی تاریخی و با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با نگاهی انتقادی به منابع دست اول تاریخ اسلام و بررسی ریزسنگانه اسناد و شواهد تاریخی، چرایی شکست این اصلاحات را برمی‌رسد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که عمر بن عبدالعزیز از یک سو با مخالفت خاندان اموی و از سوی دیگر با کارشکنی کارگزاران و فرمان‌دارانی روبه‌رو شد که در پی حفظ منافع نابه‌جای اقتصادی خود بودند. افزون بر این، برخی کنش‌های خلیفه نیز مانعی برای دست‌یابی وی به اهدافش بود.

* دانشجوی مقطع دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان؛ mirhelliseyedamir@yahoo.com

کلیدواژگان: امویان، عمر بن عبدالعزیز، تاریخ اقتصادی، اصلاحات اقتصادی، جامعه‌شناسی تاریخی.

مقدمه

دولت اموی نخستین دودمان حکومت‌گر در تاریخ اسلام بود که پس از بنیاد آن در سال ۴۱ق، رویکرد نوینی در پهنه اقتصاد پیش گرفت. این دولت زمانی پدید آمد که جامعه اسلامی پس از فتوحات و پیروزی‌های رزمندگان در آوردگاه‌های گوناگون به درجه‌ای از رفاه رسیده و از شکل ابتدایی خود در زمان پیامبر ﷺ بیرون شده بود. از سوی دیگر دولت اموی بر پایه عصبیت اموی و به دست امویانی بنیاد نهاده شد که پیش از اسلام و پس از آن، سرمایه‌دارانی بزرگ و توانگر بودند.^۱ بدین سان طبیعی بود که فرمان‌روایان این دولت، سیاست‌هایی را پیش گیرند که بر دارایی‌های ایشان بیفزاید. کاربست این سیاست‌ها در جنبه‌های گوناگون باعث شد تا با گذشت زمان، شکافی میان طبقات جامعه پدید آید و نارضایتی از دولت را شکل دهد. در سال ۹۹ق. عمر بن عبدالعزیز (م ۱۰۱ق) با بینشی ناهمسان نسبت به پیشینیان خود به تخت فرمان‌روایی امویان تکیه زد. او با درک نارضایتی شکل گرفته در میان لایه‌های گوناگون اجتماع پی برد که باید گفتمانی نوین برای کاهش این نارضایتی به کار بندد و پی‌آمدهای زیان‌آور این نارضایتی را که می‌توانست تهدیدی برای آینده دولت اموی باشد از بین ببرد. این گفتمان و شیوه نوین، همان اصلاحاتی است که بیشتر منابع آن را قرین موفقیت دانسته‌اند و این بازنمایی بدون واکاوی ژرف‌نگرانه داده‌های تاریخی، به پژوهش‌های معاصر نیز ورود یافته است.

بررسی پیشینه پژوهش در نوشته‌های غربی، عربی و فارسی از قرن نوزدهم تا کنون، نمایان‌گر چهره‌ای فره‌مند و ممتاز از عمر بن عبدالعزیز است. ویژگی مشترک این پژوهش‌ها، عبور از چهره عمر بدون واکاوی دقیق کنش‌های او است. برای نمونه ولهاوزن (م ۱۹۱۸م) که به بررسی ریزسنگانه منابع می‌پردازد از عمر به عنوان یک چهره اسلامی

یاد می‌کند که در زمان خود بر پایه قوانین اسلام دست به اصلاحاتی موفق زد اما اجرا نشدن این اصلاحات پس از مرگ وی، زمینه برافتادن دولت امویان را فراهم آورد.^۲ این دیدگاه را سیدیو (م ۱۸۷۵م) تا جایی پیش برده است که فرضیه کشته شدن عمر بن عبدالعزیز به دست هموندان (وابستگان) اموی او را مطرح می‌کند.^۳ حسین عطوان نیز بر این باور است که عمر بن عبدالعزیز گزینه‌ای شایسته برای جانشینی سلیمان بود که پس از به تخت نشینی، سیاست‌های او برای اصلاح کنش‌های نادرست اقتصادی پیشینیان را به بهترین شکل اجرا کرد.^۴ ابراهیم بیضون و سهیل زکار نیز عمر را فردی دین‌مدار دانسته‌اند که در زمان خود اصلاحاتی بر پایه اصلاحات پیامبر ﷺ در جامعه اجرا کرد.^۵ این دو نویسنده، به مانند ولهاوزن، بر این باورند که اصلاحات عمر پس از مرگ وی شکست خورد و بستر برافتادن امویان را فراهم کرد.^۶ نبیه عاقل از دیگر عرب‌های تندرو است که عمر را اصلاح‌گری موفق نمایانده است.^۷ این دیدگاهی است که حسن ابراهیم حسن (م ۱۹۶۸م) نیز بر آن تکیه دارد.^۸ با این تفاوت که درباره گزارش‌هایی که عمر را بیش از اندازه مقدس جلوه داده‌اند، جانب احتیاط را رعایت کرده است.^۹ با این وصف، برخی نویسندگان به طور غیرمستقیم، سیاست‌های عمر را در برافتادن امویان اثرگذار دانسته‌اند. برای نمونه فان فلوتن (م ۱۹۰۳م)،^{۱۰} عمر فروخ (م ۱۹۸۷م)، فیلیپ خوری جتی (م ۱۹۷۸م) و حسین مونس (م ۱۹۹۶م) چنین دیدگاهی دارند. آنان چنین می‌پندارند که گرچه اصلاحات عمر بر پایه قوانین اسلام بود اما در جنبه‌های گوناگون به دولت اموی آسیب زد.^{۱۱} همچنین جرالدهاوتینگ^{۱۲} با بررسی دیدگاه‌های نویسندگان گوناگون، گمان‌هایی را درباره عمر بن عبدالعزیز و اصلاحات او مطرح کرده است^{۱۳} که تا اندازه‌ای با دیدگاه پاتریشیا کرون (م ۲۰۱۵م) هماهنگی دارد.^{۱۴} با این حال، هاوتینگ چند و چون و چرایی شکست این اصلاحات را بیان نمی‌کند. او تنها به این نکته اشاره کرده است که نباید

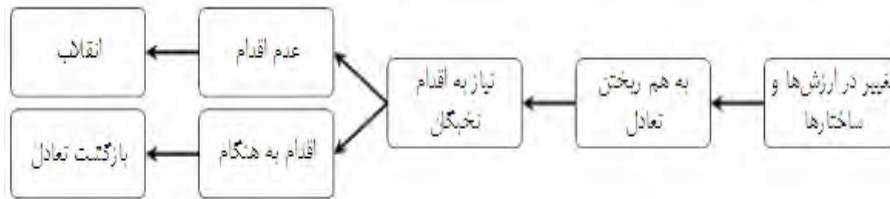
تمامی گفته‌های منابع در ارتباط با عمر بن عبدالعزیز را بدون بررسی دقیق باور کرد. همان گونه که به کوتاهی اشاره شد، در این پژوهش‌ها از عمر به عنوان یک اصلاح‌گر کامیاب و پیروز که توانست نابسامانی‌ها را سامان دهد و نارضایتی‌ها را از میان بردارد یاد شده است. این نتیجه‌گیری سطحی، ره‌آورد بررسی نه چندان دقیق دوره دو ساله فرمانروایی عمر بن عبدالعزیز است. آن دسته از پژوهش‌هایی هم که به تأثیر کنش‌های عمر در برافتادن امویان اشاره داشته‌اند از یک سو این تأثیرها و پی‌آمدها را چندان تبیین نکرده‌اند و از سوی دیگر به این موضوع که اصلاحات در زمان فرمانروایی عمر، و نه پس از آن، شکست خورد بی‌توجهند. به سخنی دیگر، ویژگی مشترک هر دو دیدگاهی که بدان اشاره شد این است که عمر بن عبدالعزیز در اجرای اصلاحات خویش موفق بوده است. در این پژوهش ابتدا اصلاحات عمر بن عبدالعزیز و چرایی شکست آن را بر خواهیم رسید و سپس چگونگی تأثیر این شکست در برافتادن دولت اموی را باز خواهیم کاوید. مدعای این پژوهش این است که عمر در زمان خود نتوانست اصلاحاتش را اجرا کند و تنها نتیجه این سیاست، ورود دولت اموی به گذرگاه واژگونی و برافتادن بود.

۱. چارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش برای پاسخ به مدعای اصلی، برگرفته از دو نظریه است که عبارتند از نظریه کارکردگرایی^{۱۵} از چالمرز جانسون^{۱۶} (م ۲۰۱۰م)^{۱۷} و نظریه محرومیت نسبی^{۱۸} از تد رابرت‌گر.^{۱۹} علت بهره‌گیری از یک چارچوب نظری تلفیقی در این پژوهش، رسیدن به چارچوبی جامع بود که بتواند کاستی‌های احتمالی موجود در یک نظریه را پوشش دهد. با این نگاه، دو نظریه پیش‌گفته مکمل یک‌دیگرند؛ که پس از سیری اجمالی در نظریات، شاخص‌های دو نظریه و ارتباط آن‌ها با مدعای اصلی بیان خواهد شد. جانسون به تبعیت از تالکوت پارسونز (م ۱۹۷۹م)^{۲۰} و همانند نیل اسملسر،^{۲۱} جامعه را دارای ساختارهای^{۲۲} گسترده و به هم پیوسته‌ای می‌داند که اختلال در هر ساختار می‌تواند

دیگر ساختارها را نیز آشفته سازد.^{۲۳}

نگاره زیر روشن‌گر این نظریه است:



بر اساس این نظریه، یک دولت در زمان تأسیس، دارای نظم و تعادلی است که مایه استواری و پایداری پایه‌های آن دولت و جامعه می‌شود. اما با گذشت زمان، در اثر بدکنشی‌های فرمان‌روایان بعدی، این ساختار دچار اختلال شده، تعادل از بین می‌رود. در این زمان دولت برای بازگرداندن تعادل پیشین ناچار به اجرای اصلاحاتی است که اگر این اصلاحات موفق باشد دولت نیز در هدف خود موفق خواهد بود اما اگر اقدامی از سوی دولت‌مردان صورت نگیرد و وضعیت جاری همچنان ادامه یابد، باید در انتظار یک جنبش از سوی گروه‌های ناراضی بود.^{۲۴}

نظریه دوم حاصل پژوهش‌های تد رابرت‌گر درباره جوامع امروزی است که در قالب نظریه "محرومیت نسبی" مطرح شد. محرومیت نسبی چنین تعریف می‌شود: «برداشت بازیگران از وجود اختلاف بین انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی آن‌ها». این انتظارات، شرایطی از زندگی است که مردم خود را مستحق آن می‌دانند و توانایی‌های ارزشی شرایطی است که مردم فکر می‌کنند عملاً توانایی به دست آوردنش را دارند.^{۲۵} به بیان دیگر، زمانی که مردم تصور کنند باید شرایطی را داشته باشند اما یک عامل خارجی مانند دولت مانع آن‌ها شود، نارضایتی و محرومیت نسبی پدید می‌آید. رابرت‌گر در ادامه، فرضیات و دیدگاه‌های پرشماری در ارتباط با کیفیت این نظریه بیان کرده است؛ اما آنچه به این پژوهش مربوط می‌شود فرضیه او درباره اجرای اصلاحات است که به نوعی مکمل

نظریه جانسون و پرکننده کاستی آن نظریه در ارتباط با این پژوهش است. در این فرضیه رابرت گر مدعی است که اجرای اصلاحات می‌تواند این محرومیت نسبی - یا به گفته جانسون تعادل از میان رفته - را از بین ببرد اما اگر اصلاحات با شکست روبه‌رو شود نوک پیکان نارضایتی تیزتر خواهد شد.^{۲۶} رابرت گر در این باره می‌نویسد: «یکی از پاسخ‌های معمول دولت‌ها به این گونه نارضایتی، ایجاد شرایط و فرصت‌هایی برای کاهش آن است... اما چنین برنامه‌هایی نوعاً بیش از آنچه می‌توانند، وعده می‌دهند».^{۲۷} او در ادامه می‌نویسد که وقتی مردم با این وعده‌ها روبه‌رو می‌شوند، تلاش می‌کنند از آن‌ها استفاده کنند اما در عمل این فرصت‌ها در اختیار ایشان نیست و در این هنگام است که نارضایتی به سرخوردگی تبدیل شده، موجب خشم مردم از دولت می‌شود.

بنابراین پژوهش حاضر از یک چارچوب نظری تلفیقی بهره می‌برد که یکی در سطح نظریات کلان جامعه‌شناسی و دیگری در سطح نظریات خرد است. نظریه جانسون، به عنوان نظریه‌ای کلان، چند شاخص را بیان می‌کند که عبارتند از:

الف. تعادل: بدین معنا که هر دولتی یک تعادل دارد که استواری و پایداری آن را تأمین می‌کند. این تعادل از آغاز همراه دولت است. دولت امویان نیز همانند دیگر دولت‌ها دارای تعادلی بود که در آغاز راه، بقای آن را تضمین می‌کرد.

ب. به هم ریختن نظم و تعادل دولت: بدین معنا که با ادامه حیات دولت، برخی فرمان‌روایان ظهور خواهند کرد که اقدامات و کنش‌هایی بر خلاف اقدامات فرمان‌روایان نخستین انجام می‌دهند و به این ترتیب ممکن است پی‌آمد اقدامات ایشان به هم ریختن نظم و تعادل جامعه باشد. در دولت اموی نیز با رسیدن فرمان‌روایی به عبدالملک بن مروان و فرزندش ولید، تغییراتی در سطح اقتصادی رخ داد که نظم موجود در جامعه را به هم ریخت و به مرور زمان موجب نارضایتی مردم شد.

ج. اقدام به هنگام نخبگان: این شاخص به کنش‌های دولت‌مردان برای دوام و

پایداری دولت، پس از به هم ریختن تعادل، مربوط می‌شود. جانسون معتقد است دولتی که تعادل آن از بین رفته و یا خدشه‌دار شده است دو راه پیش رو دارد: یا باید دست به اصلاحات و کوشش جهت بهبود اوضاع بزند و یا همان راه گذشته را دنبال کند. بی‌شک، اگر دولت‌مردان قصد ادامه حیات دولت خود را دارند باید در وضعیت موجود، تغییری ایجاد کرده، تعادل از دست رفته را بازگردانند. این دو راهی تاریخی در دولت اموی قابل تطبیق بر رخ داده‌های سال ۹۹ق. است که عمر بن عبدالعزیز از سوی سلیمان بن عبدالملک به جانشینی انتخاب شد تا اصلاحاتی را در جامعه اجرا کند.^{۲۸}

همان طور که شاخص‌های بالا روشن می‌کند، نظریه جانسون می‌تواند از نظر زمان‌بندی تعادل آغازین و سرنوشت دولت اموی را تا رسیدن فرمان‌روایی به عمر بن عبدالعزیز نشان دهد. در پژوهش حاضر، این دوره زمانی و اقدامات اقتصادی دولت اموی از آغاز تا دوره اصلاحات به اختصار بیان خواهد شد تا مشخص شود که چگونه این اقدامات، تعادل جامعه را از بین برد و اجرای اصلاحات را ضروری کرد. اما کاستی این نظریه در این است که جزییات چگونگی اصلاحات را پوشش نمی‌دهد و پاسخ نمی‌دهد که اولاً چگونه ممکن است اصلاحات با شکست روبه‌رو شود؟ و دیگر این که پی‌آمد این شکست چیست؟ نظریه تد رابرت‌گر، نظریه‌ای است که می‌تواند به این پرسش پاسخ دهد. شاخص‌های این نظریه به ترتیب زیر است:

الف. محرومیت نسبی: بر اساس این شاخص، مردم دارای انتظارات ارزشی هستند. نمود این شاخص در این پژوهش نومسلمانان هستند که طبق قوانین اسلام از پرداخت جزیه معاف بودند اما در زمان عبدالملک بن مروان برای جبران کاستی‌های خزانه، این قانون اسلامی تغییر داده شد^{۲۹} و بین انتظارات و توانایی‌های این قشر از جامعه تضاد به وجود آورد و نارضایتی آنان را برانگیخت.

ب. اعلام برنامه اصلاحی بدون توجه به توانایی‌های دولت: بر اساس دیدگاه رابرت‌گر،

دولت مردان برنامه اصلاحی را اعلام می کنند اما چون وعده های داده شده در آن، فراتر از توانایی های آن هاست، مردم در عمل با یک دوگانگی روبه رو می شوند و اصلاحات شکست می خورد. در دولت اموی این برنامه اصلاحی، بی درنگ پس از به تخت نشستن عمر بن عبدالعزیز اعلام شد. وی در زمینه اقتصادی وعده هایی داد تا نارضایتی موجود را از میان ببرد اما این وعده ها از یک سو فرای توانایی های او بود و از سوی دیگر با شرایط موجود، از جمله با مخالفت ها و کارشکنی های کارگزاران و حزب اموی سازگاری نداشت. از این رو این وعده ها، برای مردم شکل عملی به خود نگرفت.

ج. شکست اصلاحات: بر پایه گفته های رابرت گر، زمانی که دولت در اجرای اصلاحاتی که وعده داده است، شکست بخورد، نارضایتی مردم افزون خواهد شد. این دیدگاه نیز درباره دولت اموی صادق است چرا که پس از این رویداد شدت پیوستن مردم به مخالفان دولت اموی بیشتر شد و در عمل دولت اموی در سرایشی سقوط قرار گرفت.

بر اساس این شاخص ها، روشن شد که نظریه تد رابرت گر اصلاحات اقتصادی عمر بن عبدالعزیز را پوشش می دهد. به سخنی دیگر در حالی که نظریه جانسون فقط تا مرحله اعلام اصلاحات را مورد تحلیل قرار می دهد، نظریه رابرت گر به متن اصلاحات ورود کرده، چرایی شکست آن را وامی کاود. در ادامه پژوهش، این نظریه به آزمون گذاشته خواهد شد و مشخص می شود که عمر بن عبدالعزیز برای اجرای اصلاحات با موانع گوناگونی روبه رو بود که شکست اصلاحات پیش گفته را رقم زد. پس از آن در بخش نتیجه گیری با توجه به موضوع پژوهش، به اختصار نتیجه این شکست بیان می شود.

در پایان این قسمت باید به این نکته اشاره کرد که استفاده از دو نظریه پیش گفته بدین معنا نیست که این دو نظریه تمامی زوایای بحث حاضر را پوشش می دهد. بی شک تبیین چرایی مخالفت های یک حزب با اقدامات اصلاحی دولت، چگونگی تضاد منافع کارگزاران و فسادهای مالی ناشی از اقدامات ایشان، کیفیت پیوستن مردم ناراضی از شکست اصلاحات به احزاب مخالف دولت اصلاح گر و امثال آن نیازمند به کارگیری

نظریات مکمل، به ویژه در حوزه اقتصاد است. اما هدف اصلی در این پژوهش بیان چگونگی به هم ریختن تعادل جامعه از حیث اقتصادی در دولت امویان و ارائه این دیدگاه جدید است که اصلاحات اقتصادی عمر بن عبدالعزیز، بر خلاف گفته پژوهش‌گران و اموی‌پردازان پیشین، با شکست روبه‌رو شد که دو نظریه به کار گرفته شده پاسخ‌گوی این هدف هست و در همین قالب، عواملی که به شکست اصلاحات انجامید، توضیح داده خواهد شد. بی‌شک می‌توان هر علت و دلیلی را که در چرایی شکست این اصلاحات اقتصادی مطرح می‌شود، به طور جداگانه با یکی از نظریات اقتصادی پیش گفته مورد تحلیل و واکاوی قرار داد و زوایای آن را روشن‌تر به تصویر کشید.

۲. درآمدی بر سیاست‌های اقتصادی امویان پیش از عمر بن عبدالعزیز

پیش از بررسی اصلاحات عمر بن عبدالعزیز باید گذری کوتاه بر کنش‌های اقتصادی امویان از سال ۴۰ق. تا حدود ۶۰ سال پس از آن داشت تا از این رهیافت بتوان به چرایی ورود عمر به عرصه اصلاحات اقتصادی پی برد و ابعاد گوناگون آن را کاوید. از همان سال‌های نخستین فرمان‌روایی معاویه و بنیاد گرفتن دولت اموی، سیاست‌های اقتصادی این دولت در شکل منفی آن نمود یافت؛ سیاست‌هایی که در قالب‌های گوناگون در جامعه اجرا شد و با گذر زمان زمینه نارضایتی گروه‌های مختلف را فراهم کرد. از جمله این گروه‌ها غیرعرب‌ها بودند که پس از فتوحات مسلمانان تحت حمایت دولت اسلامی قرار گرفته، در جامعه با عنوان وابسته (مولی) به یک قبیله عرب زندگی می‌کردند. از حیث اقتصادی، بسیاری از این مولی به علت آشنایی با مشاغل پایه جامعه مانند درودگری، زرگری و نساجی به این دست کارها اشتغال داشتند و عرب‌ها بیشتر به عملیات‌های جنگی می‌پرداختند. اما این بدان معنا نیست که دست‌آمد اقتصادی و درآمدهای برآمده از این دست مشاغل کم بود. در واقع، مولی به علت بی‌رقیب بودن، نه تنها درآمدهای کمی نداشتند بلکه در وضعیت خوب اقتصادی به سر می‌بردند.^{۳۰} دسته دیگری از مولی مشغول

بازرگانی بودند^{۳۱} و افرادی هم توانستند در دربار فرمان‌روایان اموی و کارگزاران ایشان جایگاهی به دست آورند.^{۳۲} دسته دیگری از موالی، زمین‌داران بودند که یا بر زمین‌های عرب‌ها کار می‌کردند و یا خود زمین داشتند.^{۳۳} بنابراین موالی از وضعیت مادی خوبی برخوردار بودند. آنان از سویی کارهایی را در انحصار داشتند و از آن درآمد خوبی به دست می‌آوردند و از سوی دیگر از مالیات جزیه معاف بودند. اما به ناگاه عبدالملک بن مروان (م ۸۶ق) برای جبران دشواری‌هایی که در پهنه سیاسی با آن روبه‌رو بود، به گرفتن جزیه از تازه مسلمانان روی آورد و کارگزار او حجاج نیز در پی‌گیری این سیاست، کنش‌های سختی را پیش گرفت.^{۳۴} بدین سان، موالی ناگهان سدی در برابر فعالیت‌های خود دیدند که بستر نارضایتی ایشان را فراهم ساخت.

یکی دیگر از سیاست‌های نادرست اقتصادی دولت اموی، دخالت در امور اقتصادی جامعه بود. آنان یا خود مستقیم وارد فعالیت‌های اقتصادی می‌شدند و یا در چارچوب حمایت از بازاریان و بازرگانان، مانع بهره‌مندی گروه‌های دیگر از منافع اقتصادی می‌شدند.^{۳۵} همچنین دولت اموی گاهی منابع طبیعی را به عنوان دارایی‌های دولتی به اشخاص می‌فروخت. آنان با پشتیبانی از برخی بازرگانان و بازاریان، مانع استفاده همگان از راه‌های تجاری در دریا و خشکی می‌شدند. عمر بن عبدالعزیز در یکی از نامه‌های خود بدین کارشکنی اشاره کرده است.^{۳۶} از دیگر مصادیق دخالت در امور اقتصادی باید به زمین‌داری فرمان‌روایان و وابستگان دولت اموی اشاره کرد تا جایی که در این دوره دیوانی به نام دیوان مستغلات بنیاد افکنده شد.^{۳۷} روشن است که با این سیاست‌ها، فشار زیادی بر زمین‌داران خرده‌پا وارد می‌شد. از رسومی که به ویژه از زمان ولید بن عبدالملک جاری شد «رسم الجاء» بود.^{۳۸} گفته می‌شود در دوره معاویه (م ۶۰ق) و حجاج (م ۹۵ق) چندان به زمین‌های عراق رسیدگی نمی‌شد اما مالیات سنگینی از صاحبان زمین دریافت می‌شد. این

ناسازواری، میزان سود کشاورزان را که خود با مشکل خشک‌سالی، کمبود آب و دیگر دشواری‌ها روبه‌رو بودند، کاهش می‌داد. برای نمونه، یعقوبی اشاره می‌کند که معاویه از کشاورزان مالیات سنگین می‌گرفت^{۳۹} و بر طبق گزارش بلاذری، حجاج به دهقانان گمان بست که آنان در شورش ابن اشعث (م ۸۲ق) شرکت داشته‌اند، به همین دلیل چون بار دیگر سدها فروشکست از بازسازی آن خودداری کرد.^{۴۰} به همین علت آنان بدهکار می‌شدند و ناچار برای رهایی از این گرفتاری به افراد صاحب نفوذ روی می‌آوردند اما در نهایت به علت ناتوانی در پرداخت بدهی‌ها، زمین‌های خود را می‌باختند. گزارشی که بلاذری در این باره آورده است نشان می‌دهد که مردم پس از فروریزی سدها، زمین‌های خود را در پناه مسلمة بن عبدالملک (م ۱۱۱ق) گذاشتند و پس از مدتی این زمین‌ها به عنوان ملک وی درآمد.^{۴۱}

امویان به روش‌های دیگری نیز برای خود کسب درآمد می‌کردند. برای نمونه از زمانی که دولت اموی بنیاد نهاده شد، واحد پول درهم و دینار بود اما این واحدهای پولی، عیار همسانی نداشت و مالیات دهندگان مالیات خود را از درهم و دینار کم ارزش‌تری نسبت به دوران پس از خود می‌پرداختند. از این رو زیاد بن ابیه (م ۵۳ یا ۵۴ق) در زمان معاویه معین کرد که معیار پرداخت مالیات، درهم و دینار با عیار بالاست و کسانی که تا کنون با پول کم ارزش مالیات داده‌اند باید کسری آن را بپردازند. این سیاست در دوره حجاج هم ادامه یافت.^{۴۲} در خطبه‌ها و نامه‌های عمر بن عبدالعزیز افشاگری‌های فراوانی بر ضد حجاج وجود دارد که نشان می‌دهد وی در زمان خود به بهانه‌های گوناگون از مردم مالیات می‌گرفته است.^{۴۳} رشوه‌گیری، دزدی از بیت‌المال، رباخواری و دیگر فسادهای اقتصادی نیز در زمان امویان در میان فرمان‌داران و کارگزاران دولتی وجود داشت. برای نمونه، گفت و گوی عبدالله بن عامر (م ۵۷ یا ۵۸ یا ۵۹ق) با معاویه به هنگام عزل او نمایان‌گر این

حقیقت است. معاویه در هنگام عزل ابن عامر به او گفت: «یکی از دو چیز را اختیار کن. یا تو را به حساب دعوت کنم و باز تو را به امارت خود برگردانم یا تو را عزل کنم و هیچ بازخواست نکنم و هرچه ربودی برای خودت باشد. ابن عامر عزل را به شرط عدم محاسبه و بازخواست برگزید.^{۴۴} این اموال که به بهانه‌های گوناگون از مردم گرفته می‌شد، در بیشتر اوقات پس از برکناری یک فرمان‌دار یا کارگزار، به صورت «مشاطره»^{۴۵} در اختیار فرمان‌روای اموی قرار می‌گرفت و فرمان‌روای اموی از این راه بر ثروت خود می‌افزود.^{۴۶}

بر پایه این گزارش‌ها، امویان در ثروت‌اندوزی بسیار آزمند بودند و در این زمینه سیاست‌های اقتصادی نادرستی را پیش گرفتند که در چهارچوب مالیات‌ها، دزدی، رشوه، باج، مشاطره و دیگر روش‌های نادرست اقتصادی اجرا می‌شد. پی‌آمد این سیاست‌ها، نارضایتی گروه‌های زیر ستم بود. موالی، کشاورزان و زمین‌داران، بازاریان و بازرگانان به علت سیاست‌هایی که در حقشان اعمال می‌شد از دولت اموی ناراضی بودند و این نارضایتی می‌توانست در از بین بردن تعادل اقتصادی و رفاه حاصل از آن اثرگذار باشد.

۳. آغاز اصلاحات عمر بن عبدالعزیز و چرایی شکست آن

بدین سان در آستانه سال صد هجری عمر بن عبدالعزیز با گفتمان اصلاحات به تخت فرمان‌روایی امویان نشست. او از منظر اقتصادی با چند دسته از عصیته‌ها روبه‌رو بود. دسته نخست موالی بودند که پیش از این به چرایی نارضایتی آنان اشاره شد. عمر بی‌درنگ در فرمان مالیاتی مشهور خود به همه فرمان‌داران و کارگزارانش فرمان‌هایی درباره این گروه اجتماعی صادر کرد تا شاید گامی در جهت از بین بردن این نارضایتی باشد. او در این نامه فرمان می‌دهد که موالی باید از حیث اقتصادی با دیگر مسلمانان برابر و برادر باشند.^{۴۷} دسته دیگر تاجران و بازاریان بودند که به جای پیوستن به قبایل و شرکت در نبردها، به بازار و تجارت روی آورده بودند اما در دوره پیش از عمر بن عبدالعزیز با بی‌عدالتی‌ها و مانع‌تراشی‌های برخی احزاب قدرتمند وابسته به دربار اموی روبه‌رو بودند.

عمر بن عبدالعزیز با درک نارضایتی این گروه‌ها، در فرمان خود به برخی از این جنبه‌ها اشاره کرده، به آزادی چراگاه‌ها، معادن، راه‌های دریایی، زمین و یک‌سانی پیمان‌ها و اوزان فرمان می‌دهد.^{۴۸} عمر در همین نامه، فرمانی صادر می‌کند که عزم او برای بازگرداندن زمین‌های غصب شده مردم به دست امویان را نشان می‌دهد و نیز داده‌های پرشماری وجود دارد که شعار عمر بن عبدالعزیز درباره بازگرداندن زمین‌های غصبی به صاحبان اصلی آن‌ها را نشان می‌دهد؛ چنان که ابن ابی الحدید می‌نویسد عمر پس از رسیدن به فرمان‌روایی به مسجد رفت و در جمع مردم به بازگرداندن زمین‌ها اشاره کرد.^{۴۹}

فرمان‌های پیش‌گفته در سال ۹۹ق. و بی‌درنگ پس از به تخت نشینی عمر بن عبدالعزیز صادر شده است. از ظاهر امر این گونه به نظر می‌آید که عمر توانست با این دستورها - که در قالب نامه‌های وی به کارگزارانش بود - نارضایتی اقتصادی در سطح جامعه را کاهش دهد. اما حقیقت این گونه نیست. این درست است که عمر به گماشتگان خود نامه‌هایی فرستاد اما هیچ ضمانتی برای اجرای آن و جاری شدن محتوای این نامه‌ها در سطح جامعه وجود نداشت. به بیانی دیگر اصلاحات تنها در مقام گفتار باقی ماند و در عمل شکست خورد. علت‌ها و دلایل این شکست به طور کلی در سه عامل بخش‌بندی می‌شود:

۱-۳. هم‌ستیزی امویان و رویارویی آنان با اصلاحات

همان گونه که گفته شد در بیش از نیم قرن فرمان‌روایی پیشینیان عمر بن عبدالعزیز، برخی گروه‌های (احزاب) سیاسی از وضعیت نابسامان اقتصادی در جامعه سود می‌بردند. در رأس این گروه‌ها امویان بودند که به ویژه با دست‌اندازی بر زمین‌های مردم منافع ویژه‌ای داشتند. از این رو اصلاحات عمر بن عبدالعزیز و به ویژه پافشاری او بر بازگرداندن زمین‌ها، مایه ناخرسندی ایشان بود. عمر بی‌درنگ پس از به خاک‌سپاری سلیمان (۹۹ق) و در سخنرانی آغازین حکومتش نزد مردم به باز پس‌دادن زمین‌های غصب شده فرمان

داد.^{۵۰} از این رو امویان بسیار کوشیدند تا عمر را از تصمیم خود بازدارند. هشام بن عبدالملک (م ۱۲۵ق) از نخستین هموندان اموی وی بود که به نزدش رفت و از او خواست تا از این اقدام خود روی گرداند اما عمر به خواسته وی توجهی نکرد و در پاسخ با استناد به قرآن کار خود را توجیه کرد.^{۵۱} در ادامه این گزارش آمده است که سعید بن خالد بن عمر بن عثمان نزد عمر رفت و به گونه‌ای دیگر کوشید اما عمر او را نیز با استناد به این که مردم درخواست داد دارند و باید به درخواستشان رسیدگی شود از خود راند.^{۵۲} عمر بن عبدالعزیز درگفت و گویی دیگر با بنی مروان به آنان گفته بود: «من هیچ چیزی از حق مسلمان و ذمی را نمی‌گذارم در دست شما بماند مگر آن که آن را می‌گیرم و به صاحبانش باز می‌گردانم».^{۵۳}

گزارش‌ها نشان می‌دهد که این گفت و گوها در ابتدا نرم و سازش کارانه بوده است اما پس از ایستادگی عمر، به تدریج کار به تهدید کشانده می‌شود و دو طرف یک‌دیگر را به مرگ تهدید می‌کنند. در گزارشی از بلاذری و ابن جوزی آمده است که عمر به امویان گفت: «هان! ای بنی امیه! سوگند به خدا اگر آنچه را که از شما می‌خواهم انجام ندهید، کشته می‌شوید. اگر برای باز پس گرفتن حقی که در دست شماست مرا یاری ندهید، بر شما تاخته و خوار و زبوتان می‌کنم».^{۵۴} در گزارشی دیگر آمده است که عاتکه، عمه عمر، نزد وی رفت و خواست که شفاعت مروانیان را کند اما زمانی که عمر به پیشنهاد او اهمیت نداد، وی را به شورش احتمالی هموندانش تهدید کرد.^{۵۵} عنبسة بن سعید شخص دیگری بود که نزد عمر رفت و به او اعتراض کرد.^{۵۶} در این زمینه گزارشی متواتر وجود دارد از نامه‌نگاری عمر بن عبدالعزیز با شیخ امویان در آن زمان به نام عمر بن ولید بن عبدالملک، که نشان‌گر یک درگیری و ستیز کلامی سخت میان این دو است. بنا بر این گزارش، عمر بن ولید نامه‌ای به عمر نوشته، از کنش‌های اقتصادی او به شدت انتقاد

می‌کند. عمر نیز در پاسخ پس از آن که از کنیز بودن مادر وی و پیشینه بد اجتماعی‌اش یاد می‌کند، می‌نویسد: «بی‌شک اگر عمری باقی بماند، بعد از آن که برای بازگرداندن حق به صاحبانش تلاش کردم به سراغ تو و خاندانت می‌آیم و به ادب کردن شما می‌پردازم ... و بهترین تصمیمی که امیدوارم در حق تو انجام دهم آن است که تو را بفروشم و به‌بایت را در بیت‌المال قرار دهم زیرا همه مسلمانان در تو سهمی دارند (زیرا مادرش کنیز بود)».^{۵۷}

درگیری شدیدی که عمر با ریش سفید این خاندان داشت، می‌توانسته پی‌آمدهای سختی برای او به همراه داشته باشد. در حقیقت این درگیری‌ها نه تنها مانع اجرای اصلاحات اقتصادی عمر در فرصت کم فرمان‌روایی او بود، بلکه زمینه را برای طرح احتمال قتل عمر به دست امویان فراهم آورده است.^{۵۸} بنابراین عمر بن عبدالعزیز پس از اعلام برنامه اصلاحی خود در سال ۹۹ق. زمانی طولانی در کشمکش و ستیز با هموندان اموی خود بود؛ کسانی که قدرت بسیاری برای کارشکنی و مانع‌تراشی بر سر راه اصلاحات داشتند و به هر راهی می‌کوشیدند تا سدی در برابر اجرای اصلاحات باشند.

۲-۳. کارشکنی فرمان‌داران و کارگزاران در مقابل اجرای اصلاحات

همان گونه که گذشت بدکنشی‌های اقتصادی در میان کارگزاران و فرمان‌روایان اموی بسیار رواج داشت. آنان با زورستانی و دست‌اندازی بر دارایی‌های بیت‌المال می‌کوشیدند اندوخته‌های مالی خود را فزونی بخشند و طبیعی بود که اصلاحات اقتصادی عمر مایه ناخشنودی ایشان باشد. مهم‌ترین استدلال این پژوهش، نامه‌های پرشماری است که بین عمر بن عبدالعزیز و فرمان‌داران و کارگزارانش رد و بدل شده است. در این نامه‌ها عمر همواره اعتراض می‌کند که چرا فرمان‌های او را با بهانه‌تراشی‌های گوناگون اجرا نمی‌کنند یا آن را به تأخیر می‌اندازند. برای نمونه عمر بن عبدالعزیز نامه‌ای به عبدالحمید بن عبدالرحمن، عامل خود در عراق نگاشت و به او دستورهایی داد. به ظاهر این فرمان‌دار چندین بار نامه فرستاده بود و هر بار که عمر پاسخ می‌داد، او نامه‌ای دیگر با جزئیات

بیشتر می‌فرستاد. عمر از این اقدام خشمگین شد و به او چنین نوشت: «[چقدر بهانه‌تراشی و پرس و جو می‌کنی!] من چنین می‌پندارم که اگر برای تو بنویسم که به کسی گوسفندی بدهی، بی‌گمان برایم می‌نویسی آیا گوسفند پر مو و پشم باشد یا کم مو و پشم؟ اگر برایت بنویسم که یکی از این دو را بده، باز برایم می‌نویسی آیا نر باشد یا ماده؟ اگر برایت بنویسم یکی از این دو را بده، باز برایم می‌نویسی کوچک باشد یا بزرگ؟...»^{۵۹}

در نامه‌ای دیگر، عمر به عروة بن محمد بن عطیه سعدی، فرمان‌دار خود بر یمن نوشت: «همانا من بارها به تو نامه نوشته و دستور داده‌ام ستمی را که در حق مسلمانان روا داشته شده است، بررسی کن و حقشان را به آنان بازگردان؛ اما تو دوباره برایم می‌نویسی که چرا؟ و هر بار چیزی می‌نویسی و می‌پرسی در حالی که تو دوری و بعد مسافت بین من و خودت را می‌دانی و هر نامه‌ای که می‌رود و می‌آید چقدر زمان می‌خواهد...»^{۶۰} در این زمینه دو نامه دیگر از عمر بن عبدالعزیز به عدی بن ارساط (م ۱۰۲ق) فرمان‌دار بصره وجود دارد که بیان‌گر ناخشنودی عمر از کارشکنی کارگزار خود است.^{۶۱} حیان بن شریح و ابومجلز، دو تن دیگر از کارگزاران عمر بودند که دستور عمر درباره نگرفتن مالیات جزیه از تازه مسلمانان را جدی نمی‌گرفتند و عمر به علت کارشکنی‌هایشان، آنان را تهدید کرد و آن دو نیز در پاسخ، عمر را تهدید به عدم اجرای این فرمان کردند.^{۶۲}

از مهم‌ترین اهداف اصلاحات عمر، برداشتن جزیه از تازه مسلمانان بود. بایستگی این اقدام در خراسان آن زمان بیشتر بود چرا که بسیاری از ایرانیان وابسته (موالی) در آن سرزمین زندگی می‌کردند و از این اقدام دولت ناراضی بودند. در سال ۱۰۰ق. عمر بن عبدالعزیز دریافت با این که سال پیش برای برداشتن جزیه از مردم خراسان به جراح بن عبدالله حکمی (م ۱۱۲ق) فرستاده، او هنوز این فرمان را اجرا نکرده است. بنا به گزارش طبری، در این سال گروهی از مردم خراسان نزد عمر آمدند و ضمن گزارش کارشکنی

فرمان دار او، جراح در برابر لغو مالیات جزیه، از رفتار خشن جراح نیز شکایت کردند. عمر که آگاه شد فرمان‌دارش، جراح یک سال است فرمان او را به تعویق انداخته، شروع به نامه‌نگاری با وی کرد و به او چنین نوشت: «بنگر هر که در قلمرو تو سوی قبله نماز می‌برد، جزیه از او بردار». جراح پس از این، باز مدتی دیگر کار را به تأخیر انداخت و به عمر نوشت: «مردم به اسلام روی آورده‌اند و این به سبب نفرت از جزیه دادن است». سپس از عمر خواست که آنان را با ختنه کردن بیازماید. زمانی که این نامه به عمر رسید دستور داد که جراح خراسان را رها کند و مردی دیگر را برای آن دیار فرستاد.^{۶۳} در این گزارش جدا از یک سال و نیم تأخیری که جراح در اجرای دستور عمر داشت، یک بار عمر به جراح نامه نوشت که جراح در پاسخ او بهانه‌ای دیگر آورد تا این که نامه سوم به او نوشته شد و از او خواسته شد بازگردد. در این میان چند روزی هم جراح در پاسخ دادن به نامه نخست عمر بن عبدالعزیز تعلل کرد. حال با توجه به بعد مسافت از دمشق تا خراسان، باید برای این نامه‌نگاری‌های پیاپی زمان زیادی سپری شده باشد. آن گونه که در گزارش طبری آمده است جراح در رمضان سال ۱۰۰ق. از خراسان خارج شد و عمر شخص دیگری را برای اجرای دستورهای خود فرستاد.^{۶۴} بنابراین تا حدود یک سال و ده ماه پس از به تخت‌نشینی عمر بن عبدالعزیز سیاست لغو جزیه در خراسان اجرا نشد. از زمان خروج جراح از خراسان تا ورود عامل جدید هم مدتی دیگر زمان صرف شد تا این که در نهایت در سال ۱۰۱ق. عمر بن عبدالعزیز درگذشت و یزید بن عبدالملک (م ۱۰۵ق) بر جای او تکیه زد.

همچنین گاهی برخی از فرمان‌داران بدون نظر عمر و به اسم او دست به اقداماتی می‌زدند و آن اقدام را قانونی از سوی عمر معرفی می‌کردند.^{۶۵} در گزارشی آمده است که شاعری نزد عمر بن عبدالعزیز رفت و در شعری از ظلمی که کارگزار عمان بر وی روا داشته بود شکایت کرد. عمر نیز بی‌درنگ فرمان به عزل آن کارگزار داد.^{۶۶} عمر به خوبی

از این پنهان کاری آگاهی داشت و به همین خاطر در این باره به کارگزارانش هشدار می‌داد.^{۶۷} بنا بر این عمر بن عبدالعزیز در طول دو سال فرمان‌روایی خود، همواره با این کارشکنی‌ها روبه‌رو بود و مجال بیشتری نیافت تا برای زدودن ریشه‌های این بدکنشی کارگزارانش اقدامی انجام دهد. بی‌گمان خوگرفتن ایشان در طول بیش از پنجاه سال به کژبهرگی از قدرت و نارواگری در حق مردم، مشکلی نبود که بتوان طی دو سال آن را از میان برد.

۳-۳. کنش‌ها و سیاست‌های اقتصادی عمر بن عبدالعزیز

همسو با پی‌آمدهای جنجال‌برانگیزی که سیاست اقتصادی عمر بن عبدالعزیز به همراه داشت و به هم‌ستیزی امویان و کارشکنی کارگزاران او پایان یافت، برخی از کنش‌های عمر بن عبدالعزیز نیز در ناکام ماندن اصلاحات اقتصادی او اثر نهاد. از جمله شعارهای عمر، ردّ مظالم و رسیدگی به داد مردم بود. او در نامه‌ها و سخنرانی‌های پیاپی، بی‌دادگری پیشینیانش را نکوهش می‌کرد و با مردم برای ردّ مظالم و برپایی عدالت پیمان بسته بود.^{۶۸} با این حال برخی داده‌های به‌جامانده نشان‌گر اجرا نشدن این پیمان در زمان عمر است. در این زمینه بلاذری دو گفت و گو را که بین عمر بن عبدالعزیز و فرزندش عبدالملک (م ۱۰۰ق) رخ داده، گزارش کرده است. در یکی از این گفت و گوها عبدالملک به پدرش می‌گوید: «چه چیزی تو را از اجرای نظرت درباره بازگرداندن مظالم باز می‌دارد؟ عمر گفت: من مردم را برای گوش دادن به سخنانم و پیروی و حرف‌شنوی از خودم تمرین می‌دهم و رام می‌کنم اگر عمر وفا کند نظرم را اجرا خواهیم کرد اما اگر وفا نکند بی‌گمان خداوند می‌داند که من از آن می‌ترسم که مردم را ناگهانی بر انجام کاری وادارم و آنان نپذیرند و بر ضدم شورش کنند ...».^{۶۹} بنا بر گزارش دوم، عمر بن عبدالعزیز در کاخ خود، در خواب نیمروزی بود اما مردمی بسیار برای رفع مظالم پشت درب کاخ جمع شده بودند. زمانی که عبدالملک دید پدرش به ایشان توجهی ندارد، نزد او آمد و گفت: «پدر! آیا می‌خواهی در

حالی که نیازمندان گرد خانه‌ات جمع شده‌اند؟ عمر گفت: ای فرزندم بی‌گمان نفس و تنم مرکب من است. اگر بار سنگینی بیش از اندازه بر آن حمل کنم به تنگ می‌آید و نمی‌تواند آن را به نیکی حمل نماید و انجام دهد.^{۷۰} البته نمی‌توان خوابیدن عمر در کاخ خود را نشان‌گر کوتاهی و بی‌توجهی او به مردم دانست، بلکه اصل در تنگنا بودن مردم شهر از مشکلات پیش رو و تجمعشان پشت درب کاخ، خود نشانی است از ناتوانی عمر بن عبدالعزیز در اجرای اصلاحاتش.

این تنها اعتراض عبدالملک به پدرش نبود. او در جایی دیگر به پدرش اعتراض می‌کند که می‌خوارگی مروانیان را نادیده گرفته است و خواهان بازداری ایشان از این کار حرام بود.^{۷۱} این گزارش نشان می‌دهد عمر بن عبدالعزیز با این که بسیار درباره شراب‌خواری حساسیت نشان می‌داد، یا پی‌گیری و اجرای این سیاست را درباره خاندانش چندان مهم نمی‌دانست و یا در اجرای این سیاست ناتوان بود.^{۷۲}

از دیگر کنش‌های عمر، باقی نگه داشتن برخی کارگزاران ستمگر و کارشکن خود بر منصبشان بود. در یکی از گزارش‌ها آمده است که عمر بن عبدالعزیز به جراح بن عبدالله حکمی نامه نگاشت و از او خواست دو تن از کارگزاران به نام‌های عبدالله بن اهتم و عماره طویل را برکنار کند اما جراح در پاسخ این نامه، توجیهاتی برای ابقای این افراد نوشت و عمر نیز این توجیهات را پذیرفت.^{۷۳} این سیاست عمر باعث شد تا سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب نامه‌ای به او بنویسد و درباره نگه داشتن ستمگران بر کارهای مردم به وی هشدار دهد.^{۷۴}

اندک گزارش‌های باقی مانده از اوضاع آن زمان نشان‌دهنده بدتر شدن وضعیت اقتصادی مردم در اثر این رفتار دوگانه عمر است. نامه‌های پرشماری از عمر بن عبدالعزیز در دست است که به ورشکستگی مالی مردم اشاره می‌کند.^{۷۵} بر اساس گزارشی از ابن سعد، بخشی از این ورشکستگان تاجران بودند چرا که دست‌مزدی که پیش از عمر بن عبدالعزیز

از دولت می‌گرفتند در زمان وی لغو شد.^{۷۶} آنان از یک سو با لغو دست‌مزدهایشان روبه‌رو بودند و از سوی دیگر مواجه بودند با درآمد کمی که پس‌آمد وضعیت بد مالی جامعه بود. این در حالی است که عمر به اطرافیان و دوستان خود وام‌هایی می‌پرداخت و آنان را از وضعیت بد اقتصادی می‌رهاند.^{۷۷} زمانی می‌توان این وضعیت بد را بیشتر درک کرد که بدانیم بنا بر گزارش ابن سعد، در زمان عمر بن عبدالعزیز طاعونی سخت آمد و بسیاری را به کام مرگ فرستاد.^{۷۸} همچنین بنا به گزارش بلاذری، سی هزار و نهصد و پانزده فقیر در بصره زندگی می‌کردند که عمر دستور داد به آنان اندکی غذا بدهند!^{۷۹} این وضعیت اندوهناک مردم بصره، دست‌آمد سیاست عمر بود؛ چنان که بنا به گزارش یعقوبی، وی «بر مستمری‌های اهل شام ده دینار افزود و برای مردم عراق چنان نکرد».^{۸۰} این تنها نیروهای شهری و روستایی نبودند که از سیاست‌های اقتصادی عمر بن عبدالعزیز صدمات زیادی دیدند بلکه بادیه‌نشینان نیز - که از نیروهای رزمی بزرگ آن زمان بودند و خدمات خاص خود را داشتند - از این سیاست‌ها آسیب دیدند، چرا که عمر ایشان را از صدقات محروم کرد.^{۸۱}

در پایان این بحث باید به یک کنش نادرست دیگر عمر بن عبدالعزیز اشاره کنیم؛ یعنی بیرون کردن نامسلمانان از خدمات دولتی، که هیچ توجیهی جز رفتار خشک‌اندیشانه و پیروی کورکورانه این فرمان‌روا از عمر بن خطاب (م ۳۳ق) نداشت.^{۸۲} عمر در نامه‌های پرشماری به کارگزاران و فرمان‌دارانش دستور می‌دهد اهل ذمه را از دستگاه دولت بیرون کرده،^{۸۳} در اجتماع بر ایشان سخت بگیرند.^{۸۴} این در حالی بود که اهل ذمه سال‌ها در کارهای دولتی حضور فعال داشتند و در صحنه اقتصادی جامعه نیز نقش مهمی ایفا می‌کردند. اقدام دیگر عمر بر ضد اهل ذمه این بود که نسبت به مسلمانان، مالیات تجاری بیشتری از آنان می‌گرفت.^{۸۵} این برخورد عمر نه تنها بر خلاف قوانین اسلامی بود - که

باید در برابر گرفتن جزیه از پیروان ادیان دیگر، به آنان پناه می‌داد و زمینه آرامششان را فراهم می‌کرد - بلکه در جنبه دولتی هم بر خلاف سیره خلفای پیش از وی بود که بسیاری از اهل ذمه را به کار گرفته بودند.

نتیجه

عمر بن عبدالعزیز بی‌درنگ پس از به تخت‌نشینی گفتمان اصلاحات را فراروی خود قرار داد. به همین خاطر از او توقع بود که بتواند نارضایتی اقتصادی گروه‌های مختلف را برطرف کند. اما عمر با کارشکنی فرمان‌داران و کارگزارانش و همچنین تهدیدها و کارشکنی‌های افراد خاندانش روبه‌رو شد و هیچ‌گاه نتوانست شعارهایی را که برای اصلاح وضعیت اقتصادی مطرح کرده بود، اجرا کند. از سوی دیگر بی‌میلی عمر در اجرای اصلاحات از دیگر موانع عملی شدن آن و به سخنی دیگر از عوامل شکست بود. این بی‌میلی از یک سو به منافع عمر بن عبدالعزیز به عنوان یک اموی بازمی‌گشت و از سوی دیگر به روحیات او که تا اندازه‌ای به خلق و خوی عمر بن خطاب شباهت داشت. بنا بر بررسی بالا، گمانی در شکست اصلاحات عمر بن عبدالعزیز در زمینه اقتصادی باقی نمی‌ماند. این شکست در برافتادن دولت امویان اثری سهمگین داشت. شصت سال فرمان‌روایی امویان پیش از عمر بن عبدالعزیز، نارضایتی اقتصادی گروه‌های گوناگون اجتماعی را به وجود آورده بود و جامعه در آستانه سال صد هجری، به دنبال یک منجی برای زدودن این نارضایتی‌ها بود. عمر بن عبدالعزیز با شعار اصلاحات وارد شد و این گروه‌ها را به بهبود شرایط امیدوار کرد اما زمانی که نتوانست اصلاحات را عملی کند، تنها بر نارضایتی‌ها افزوده شد. با شکست اصلاحات عمر بن عبدالعزیز، بستر حضور موالی در جنبش عباسیان فراهم شد. بازاریان و تجار هم که دیگر امیدی به اصلاحات اموی نداشتند، به جنبش عباسیان پیوستند. همچنین غیر مسلمانان که در زمان نخست امویان، دوره‌ای از شکوفایی اقتصادی را پشت سر گذاشته بودند و توقع ادامه این روند را داشتند، به ناگهان در زمان عمر بن عبدالعزیز سدی در برابرشان ایجاد شد و از دربار و دولت اموی

بیرون رانده شدند. همچنین دخالت دولت در اقتصاد ادامه یافت و عمر بن عبدالعزیز هم نتوانست زمین‌های غصبی را به صاحبانش بازگرداند. این شرایط بیش از هر چیز به سود عباسیان شد چرا که آنان توانستند در پی یک برنامه‌ریزی هوشمندانه، این گروه‌های ناراضی را جذب کرده و از نیروی نهفته ایشان در جهت پیروزی خود و واژگون کردن دولت اموی استفاده کنند.



پی‌نوشت‌ها

۱. پس از یک دوره کشمکش بین فرزندان هاشم و عبدالشمس بر سر قدرت، سرانجام در آستانه بعثت پیامبر ﷺ، این خاندان امیه فرزند عبدالشمس بود که قدرت اصلی را در دست داشتند. این قدرت به ویژه از این جهت نصیب آنان شد که چندین سال وظیفه آب و گذارسانی به حجاج بر عهده هاشم و فرزندان او بود (ازرقی، ابوالولید، اخبار مکه، تحقیق رشدی صالح ملحس، ترجمه محمود مهدوی، تهران: نشر بنیاد، ۱۳۶۸، ص ۱۳۳). به نظر می‌رسد توالی این وظیفه در میان خاندان هاشم، به مرور زمان مایه تیره‌روزی مادی این خاندان شد و مجالی مناسب برای تازش مادی خاندان اموی در آستانه پیامبری پیامبر ﷺ فراهم کرد. این پشتوانه مادی خاندان اموی در میان قبایل مکه، باعث شد آنان کاروان‌های بازرگانی را به دست گیرند و همین، ابوسفیان، بزرگ این قبیله را در آن زمان بسیار ثروتمند ساخت.

2. Wellhausen, Julius, Das arabische reich und sein sturz, Berlin: G. reimer, 1902, p.189.

۳. سیدیو، لویی، تاریخ العرب العام، عادل زعیت، بی‌جا: دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۴۸م، ص ۱۷۵-۱۷۶.

۴. عطوان، حسین، الامویون و الخلافة، بی‌جا: دار الجلیل، ۱۹۸۶م، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۵. بیضون، ابراهیم و ...، تاریخ العرب السیاسی من فجر الاسلام حتی سقوط بغداد، بیروت: دار الفکر، ۱۳۹۴ق، ص ۱۶۸-۱۷۰-۱۷۲.

۶. همان، ص ۱۷۹، ۱۸۳.

۷. عاقل، نبیه، تاریخ خلافة بنی امیه، بی‌جا: دار الفکر، ۱۳۹۴ق، فصل ششم.

۸. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: دنیای دانش - جاویدان، ۱۳۸۶، ص ۶۵۴-۶۵۸.

۹. همان، ص ۶۶۰.

10. Van Vloten.

۱۱. جتّی، فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه با همکاری سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۶۸۲-۶۸۳. فلوتن بر این باور است که عمر راست‌کردار بود و نیتی نیکو داشت اما در زمانی نامناسب سیاست‌هایش را اجرا کرد (فلوتن، فان، تاریخ شیعه یا علل سقوط بنی‌امیه، ترجمه عبدالحسین حائری، تهران: اقبال، ۱۳۲۵، ص ۶۷). عمر فروخ از ستایش‌گران حجاج و نکوهش‌گران سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز است. مهم‌ترین اعتراض فروخ به این دو فرمان‌روای اموی، ریشه کن کردن مردان بزرگی مثل حجاج و تمامی یادگارهای امویان بود که در زمان آن‌ها رخ داد. او همچنین سیاست‌های اقتصادی عمر را ضربه‌ای دهشتناک بر پیکره دودمان امویان دانسته است (فروخ، عمر، تاریخ صدر الاسلام و خلافت بنی‌امیه، بیروت: دار العلم للملایین، بی‌تا، ص ۱۷۱). از دیدگاه‌های پر اهمیت مونس، نقشی است که برای سیاست‌های عمر بن عبدالعزیز به عنوان عامل واژگونی امویان قائل شده است. وی با وجود باور به پارسایی عمر بن عبدالعزیز، سیاست‌های او را مایه رسوایی عبوب امویان پیش از وی می‌داند که منجر به بالا رفتن توقع مردم و ناشکیبایی آنان در برابر سیاست‌های فرمان‌روایان بعدی شد (مونس، حسین، تاریخ قریش، بی‌جا: العصر الحدیث، ۱۴۲۳ق، ص ۶۸۲-۶۸۳).

12. Gerald R. Hawting.

۱۳. هاوتینگ، جرالده، امویان، نخستین دودمان حکومت‌گر در تاریخ اسلام، ترجمه عیسی عبدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶، ص ۹۰-۹۶.

14. Crone, Patricia, Slaves on horses, university of Cambridge: 2005, pp. 133_143.

15. Functionalism.

16. Chalmers Johnson.

۱۷. در این اثر: جانسون، چالمرز، تحول انقلابی (بررسی نظری پدیده انقلاب)، ترجمه حمید

الیاسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

18. self consciousness.
 19. Ted Robert Gurr.
 20. Talcott Parsons.
 21. Neil Smelser.
 22. Structures.
 23. Smelser, Neil j. Theory of Collective Behaviour, London: Routledge, 1998, p. 15.
۲۴. جانسون، پیشین، ص ۱۰۰-۱۰۴؛ کوهن، استانفورد، *تئوری‌های انقلاب*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: قومس، ۱۳۸۲، ص ۱۹۴-۱۹۶.
۲۵. رابرت گر، *تد، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸، ص ۴۷.
۲۶. از فرضیات مهمی که رابرت گر به پیروی از الکسی دوتوکویل (توکویل، الکسی، *انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۹، ص ۲۴) طرح کرده است، دید منفی وی به اجرای اصلاحات از سوی دولتی است که در یک دوره طولانی، ستم و سرکوب را پیش گرفته بوده است. رابرت گر این فرض را در ذهنیت افراد جامعه جست و جو کرده و برآیند پژوهش وی نشان می‌دهد زمانی که انسان ناراضی، نارضایتی خود را نشان داد و از آن نتیجه گرفت، حس رضایتی در او به وجود می‌آید که وی را تشویق به کاربست دوباره این روش می‌کند (رابرت گر، پیشین، ص ۵۷ و ۲۱۵). این اصلاحات از سوی دیگر باعث به وجود آمدن حس نزدیکی به هدف می‌شود. به گفته‌ای دیگر، زمانی که نارضایتی در بالاترین اندازه خود قرار دارد، اعلام یک برنامه اصلاحی، این حس را در ناراضیان ایجاد می‌کند که وضعیت آرمانی آن‌ها قابل دسترس است و می‌توانند به آن برسند (همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲). از سوی دیگر اگر دولتی در یک دوره طولانی، قدرت خود را نشان داده باشد اما ناگهان اعلام اصلاحات کند، این تصور را در مردم ناراضی به وجود می‌آورد که دیگر قدرتی ندارد. بدین سان این مردم، آماج‌ها را از حیث فیزیکی قابل حمله می‌بینند (همان، ص ۲۵۵). در نهایت اعلام یک برنامه اصلاحی، ممکن است

پتانسیل آبی خشونت را کاهش دهد؛ اما زمانی که با شکست مواجه شود، پتانسیل خشونت (violence capacity) را در بلندمدت افزایش خواهد داد (همان، ص ۱۰۸).

۲۷. همان، ص ۱۰۸.

۲۸. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق، ج ۶، ص ۵۵۰.

۲۹. برای نمونه، شورش بصریان بر ضد حجاج را، به علت قطع شدن سهمشان از بیت‌المال، بنگرید در: همان، ص ۲۱۰.

۳۰. بررسی گزارش‌های پراکنده، به ویژه از *الطبقات الکبری و انساب الاشراف*، نشان می‌دهد که در آن زمان کارهای دستی و بازرگانی در مقیاس وسیعی ویژه موالی بود. جمال جوته این گزارش‌های پراکنده را با ذکر اسناد آن‌ها گرد آورده است؛ بنگرید: جوته، جمال، *اوضاع اجتماعی اقتصادی موالی در صدر اسلام*، ترجمه مصطفی جباری، تهران: نی، ۱۳۶۲، ص ۱۱۵-۱۱۷.

۳۱. همان، ص ۱۱۷-۱۱۸.

۳۲. برای نمونه، در گزارشی که ابن اثیر از سیرت معاویه دارد نام برخی از این موالی آمده است؛ بنگرید: ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر - دار بیروت: ۱۹۶۵م، ج ۴، ص ۱۱۱. در این زمینه جمال جوته گزارش کامل‌تری دارد؛ بنگرید: جوته، پیشین، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۳۳. برای نمونه ابن سیرین (ابن سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۰م، ج ۷، ص ۱۴۷)، مسمار مولی زیاد (بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبة الهلال، ۱۹۸۸م، ص ۳۵۳) و مولای طلحة بن عبیدالله (همان، ص ۳۵۰). برای گزارش‌های دیگر، بنگرید: جوته، پیشین، ص ۱۳۱-۱۳۳.

۳۴. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۳۸۱. در این زمینه در نوشته‌های گوناگون، گمانه‌زنی‌های بسیاری صورت گرفته است که از جمله می‌توان به بحث دنیل دنت اشاره کرد؛ بنگرید: دنت، دنیل، *مالیات*

سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴، ص ۷۵-۷۶.

۳۵. در این زمینه، برای نمونه، می‌توان به نامه‌های عمر بن عبدالعزیز اشاره کرد. وی در نامه‌ای با اشاره به گذشته، دستور می‌دهد که از این پس دیگر فرمان‌دار یا کارگزاری وارد کارهای اقتصادی نشود (ابن عبدالحکم، ابومحمد عبدالله، سیره عمر بن عبدالعزیز، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۶۷م، ص ۹۳). نمونه‌هایی از تجارت موالی در دوره اموی وجود دارد که چون وابسته اشخاص مشهور بودند، از آن‌ها حمایت می‌شد؛ برای نمونه بنگرید: جوده، پیشین، ص ۱۲۴؛ بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۲۰۷ و ج ۵، ص ۲۳۹).

۳۶. ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۹۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۸، ص ۱۶۴.

۳۷. جهشیاری، محمد بن عبدوس، الوزراء و الكتاب، تحقیق ابوالفضل طباطبایی، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا، ص ۴۷. برای نمونه‌های دیگر از زمین‌داری امویان؛ بنگرید: بلاذری، فتوح البلدان، پیشین، ص ۲۸۴ و ۲۸۷.

۳۸. الجاء در لغت از ماده لَجَأً به معنای پناه جستن، تکیه و استناد کردن و مدد طلبیدن، و نیز به معنای اختصاص چیزی به کسی، یا واداشتن کسی به انجام دادن کاری به اکراه آمده است. مفهوم اصطلاحی الجاء و تلجنه در زمین‌داری و روابط زمین‌داران متجلی می‌گردد. این رسم به نوعی اقطاع استغلال شباهت داشت (در اقطاع استغلال، به جای آن که لشکریان از بیت المال مقرری بگیرند، حق گردآوری درآمد اراضی بدیشان عطا می‌شد؛ بنگرید: ماوردی، علی، الاحکام السلطانیة، به کوشش محمد فهمی سرجانی، قاهره: ۱۳۹۳ق، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۵) و می‌توان آن را اقطاع جعلی یا ناخواسته‌ای دانست که در آن کسی برای رهایی از آزار و ستم مأموران دولتی و دولت‌مردان، زمین خود را به شخصی صاحب نفوذ و قدرتمند واگذار می‌کرد و از حمایت او

برخوردار می‌شد و خود به عنوان مقطّع (اقطاع‌دار) بر همان زمین کار می‌کرد. این روش می‌توانست هم از سوی پناه‌خواهنده، و هم از سوی پناه‌دهنده درخواست و اجرا شود (خوارزمی، محمد، *مفاتیح العلوم*، به کوشش ابراهیم ایبیری، بیروت: دار الکتاب العربی، ج ۱، ص ۸۷).

۳۹. یعقوبی، ابوالعباس احمد بن اسحاق، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت: دار صادر، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۷.

۴۰. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۶۰.

۴۱. بلاذری، *فتوح البلدان*، پیشین، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۴۲. ماوردی، علی بن محمد، *الاحکام الاسطانیة*، مصر: مطبع السعادة، ۱۳۲۷ق، ص ۶۷-۶۸.

۴۳. برای نمونه، عمر در یکی از نامه‌ها به کارگزارانش می‌نویسد: «این نامه مرا بر زمینیان بخوانید تا به یاد بیاورند که خداوند بر زبان امیرمومنان و به وسیله او، ستم‌هایی را که بر مردم می‌رفت و مالیاتی را که از آنان در عیدهای نوروز و مهرگان گرفته می‌شد، فرونهاد. همچنین بهای کاغذها که از آنان گرفته می‌شد و دست‌مزد چاپار و پیک و هدایای فرستادگان و سفیران امیرا و دست‌مزد کسانی که از وجه نقد و طلا و نقره نگهداری می‌کردند لغو گردید و رزق و روزی کارگران و هزینه غذاهایی که برای مهمانان فراهم می‌شد و هم چنین هزینه‌ای که برای تبدیل پول‌ها از مردم گرفته می‌شد و نیز پول اضافه‌ای که در برابر تعویض خوراکی‌ها با یک‌دیگر - که یکی بهتر بود و دیگری چندان مرغوب نبود - از مردمان گرفته می‌شد، خداوند به وسیله امیرمومنان همه این هزینه‌های اضافی و ستم‌هایی را که در حق آنان می‌رفت فرونهاد...» بنگرید: ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۱۶۰. برای نمونه‌های دیگر، بنگرید: ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، *حلیة الاولیاء*، بی‌جا: بی‌نا، بی تا، ج ۵، ص ۲۸۶؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۴۷؛ قدامة بن جعفر، *ابوالفرج، الخراج و صناعة الكتابة*، بی‌جا: بی تا، ص ۸۶؛ ابن جوزی، *ابوالفرج، سیرة عمر بن عبدالعزیز*، بی‌جا: بی تا، ص ۱۱۴.

۴۴. ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۴۴۰-۴۴۱؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۳-۲۱۴. همچنین دزدی عبدالرحمن بن زیاد و برادرش عبیدالله از بیت‌المال را بنگرید در: یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۷؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۵۱۱.
۴۵. در «مشاطره اموال» نیمی از تمامی دارایی شخص والی گرفته و به بیت‌المال داده می‌شد. در زمان‌هایی هم فرمان‌روایانی مانند سلیمان بن عبدالملک تمامی اموال کارگزارانی مانند موسی بن نصیر را گرفته، آن را به نفع خود یا بیت‌المال ضبط می‌کردند؛ بنگرید: یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۴.
۴۶. برای نمونه، مشاطره اموال عبدالله بن عامر که پیش از این بدان اشاره شد. برای گزارش‌های دیگر، بنگرید: یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۱ (مشاطره اموال پسر عمرو بن العاص به دست معاویه)؛ دینوری، ابن قتیبه، الامامة و السياسة، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الاضواء، ۱۹۹۰م، ص ۱۰۸ (مشاطره اموال موسی بن نصیر به دست سلیمان بن عبدالملک).
۴۷. ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۹۳.
۴۸. همان، ص ۹۴؛ بلاذری، فتوح البلدان، پیشین، ج ۸، ص ۱۶۴.
۴۹. ابن ابی‌الحدید، ابوحامد بن هبته‌الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر: عیسی البابی الحلبی و شرکاه، ۱۹۶۵م، ج ۱۷، ص ۹۹.
۵۰. همان.
۵۱. ابن جوزی، پیشین، ص ۱۴۰؛ ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۰۵.
۵۲. ابن جوزی، پیشین، ص ۱۴۰؛ ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۰۵.
۵۳. بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۸، ص ۷۷.
۵۴. همان، ص ۱۳۰؛ ابن جوزی، پیشین، ص ۱۳۶. عبارت عربی چنین است: «لاضرعت خدودکم».

۵۵. همان، ص ۱۳۸؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۰۴؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۴.
۵۶. ابن جوزی، پیشین، ص ۱۳۹؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۱.
۵۷. ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۱۴۸؛ ابن جوزی، پیشین، ص ۱۳۳؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۰۱؛ جاحظ، *عمر و بن بحر، البیان و التبيين، تحقيق حسن سندوی، مصر: الرحمانية، ۱۹۳۲م*، ج ۲، ص ۲۷۵؛ ابن جوزی، *ابوالفرج، صفة الصفوة*، هند: حیدرآباد دکن، ۱۳۵۵ق، ج ۲، ص ۸۲؛ ابونعیم، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۹.
۵۸. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۵۵۵-۵۵۶؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۸؛ ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۵ و ج ۶، ص ۲۶۶.
۵۹. جاحظ، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۱؛ ابن عبدربه، *ابوعمر، العقد الفريد، تحقيق احمد امين، قاهره: لجنة التأليف و الترجمة و النشر، ۱۹۶۵م*، ج ۴، ص ۴۳۷.
۶۰. ابن جوزی، *سيرة عمر بن عبدالعزیز*، پیشین، ص ۱۱۷؛ ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۱.
۶۱. ابن جوزی، *سيرة عمر بن عبدالعزیز*، پیشین، ص ۱۲۱؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۹۳.
۶۲. ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۹؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۵۶۹.
۶۳. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۵۵۸-۵۶۰؛ ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۳۱ (بدون اشاره به عزل جراح).
۶۴. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۵۵۸.
۶۵. برای نمونه، بنگرید: ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۲۸۱-۲۸۲.
۶۶. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۶، ص ۱۳۲.
۶۷. نمونه‌ای از نامه عمر به کارگزارانش را بنگرید در: ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۸۱۱ و ۸۱۲.
۶۸. برای نمونه، سخنرانی عمر بن عبدالعزیز در جمع مردم را بنگرید در: همان، ص ۴۰.

۶۹. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۶.
۷۰. میدانی، *مجمع الامثال*، بیروت: دار مکتبة الحیاة، بی تا، ج ۴، ص ۶۶. این گفت و گو را بلاذری به شکلی دیگر گزارش کرده است؛ بنگرید: بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۷.
۷۱. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۴۴.
۷۲. به نظر می آید نگرانی‌ها و توصیه‌های پیاپی عبدالملک به پدرش برای شخص او سرانجام چندان خجسته‌ای در پی نداشت؛ چنانکه چند ماه پیش از مرگ عمر بن عبدالعزیز به طور ناگهانی و در جوانی درگذشت. بنا بر گزارش‌هایی که در اختیار است عمر بن عبدالعزیز نه تنها در روز مرگ عبدالملک ناراحت نبود بلکه با ظاهری آراسته حضور یافت و مرگ وی را مشیت الهی دانست. در گفت و گوهایی که وی با مردم به مناسبت درگذشت فرزندش داشته است هیچ نشانی از اندوه مرگ فرزند در وی وجود نداشته و آراستگی ظاهری او نیز تعجب برخی را به همراه داشته است. بنگرید: بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۳۱ (از مدائنی)، ص ۱۴۳ (از ابویقظان) و ص ۱۴۴ (از ابویقظان با سلسله سندی دیگر)؛ ابن جوزی، *سیره عمر بن عبدالعزیز*، پیشین، ص ۳۰۸؛ ابن عبدربه، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۹. البته اثبات این که آیا عمر بن عبدالعزیز در جوان مرگ شدن فرزندش نقش داشته است یا نه، نیاز به گزارش‌های بیشتری دارد.
۷۳. ابن جوزی، *سیره عمر بن عبدالعزیز*، پیشین، ص ۱۰۵-۱۱۶.
۷۴. ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۱۲۴؛ ابن جوزی، *سیره عمر بن عبدالعزیز*، پیشین، ص ۱۵۱؛ ابن خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الاعیان*، تحقیق احسان عباس، بی‌جا: بی‌نا، ۱۹۶۹م، ج ۲، ص ۳۴۹؛ سیوطی، جلال‌الدین، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره: چاپخانه مدنی، ۱۹۶۴م، ص ۲۳۱.
۷۵. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۶۸.
۷۶. ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۶.

۷۷. همان، ص ۲۶۸-۲۷۰.
۷۸. همان، ص ۳۱۱.
۷۹. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۵۶.
۸۰. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۶.
۸۱. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۵۲.
۸۲. بنا به گزارشی که در منابع گوناگون به تواتر رسیده است، عمر بن عبدالعزیز به یکی از نوادگان عمر بن خطاب دستور داد تا فرمان مکتوب عمر درباره رفتار با اهل ذمه را برای وی بفرستد تا او هم بر پایه آن با اهل ذمه رفتار کند. بنگرید: ابن عبدالحکم، پیشین، ص ۱۲۲؛ ابن جوزی، *سیره عمر بن عبدالعزیز*، پیشین، ص ۱۴۹؛ ابن خلکان، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۷؛ سیوطی، پیشین، ص ۲۲۹.
۸۳. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۶۴؛ ابن جوزی، *سیره عمر بن عبدالعزیز*، پیشین، ص ۱۲۰.
۸۴. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۸، ص ۱۶۴ و ص ۱۹۶.
۸۵. ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم، *کتاب الخراج*، بیروت: دار المعرفة للطباعة و النشر، ۱۹۷۹م، ص ۱۳۶.